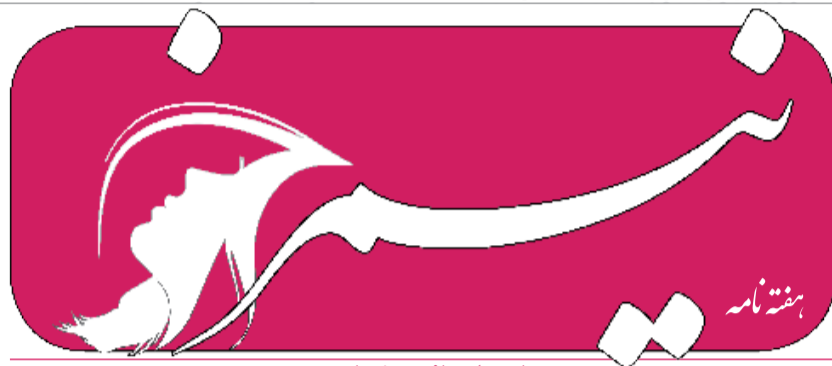


مرضیه سلحشور با گسستن زنجیر تبعیض جنسیتی در افغانستان به قله‌ای بلند از موفقیت رسید و سند فراغت آموزش‌های پیلوتی را از کشور چک به دست آورد. خانم سلحشور به عنوان خلبان چرخ‌بال جنگی وارد قوای هوایی ارتش کشور گردید.

اولین روز ملاقاتم؛ در کافه چه گذشت



سال دوم
شماره ۴۳
دوشنبه
۱۱ سرطان ۱۳۹۷
قیمت ۱۰ افغانی
Monday
July 2, 2018
Vol. 2
No. 43



این جا، چراغی روشن است

اگر یک مرد ازدواج نکرده باشد، به او مجرد خوش‌گذران می‌گویند، و اگر زن ازدواج نکرده باشد، به او ترشیده، خانه مانده یا پیر دختر لقب می‌دهند.
ماریا ویلیامسون

خود کفایی؛ اولین گزینه‌ی موفقیت برای زنان

زنان در طول سال‌های متمادی به عنوان جنس دوم در مقابل مردان زنده‌گی کرده‌اند و می‌کنند. تمام ستون‌های زنده‌گی طوری به نظم درآمده اند که به صورت خود به خودی زنان را وادار به زیر دست ماندن می‌کنند. تمام قوانین ضامن برتری و برتری یافتن مردان بر زنان می‌باشند. و در مقابل قوانین مجازات برای زنان در صورت تخلفی از افکار مردسالارانه سنگین و سرکوب‌گر اند.

در جامعه، همه چیز به نفع مردان رقم خورده است. مردان دارای صلاحیت بیش‌تر اند و دست باز دارند برای انجام هرآن‌چه می‌خواهند. دنیا مکانی برای زیست مردان تلقی شده و تمام موجودات هستی به شمول زنان، پله‌های رسیدن مردان به قدرت و ابزاری برای به ثمر رساندن برتری طلبی‌شان است. مردان خود به تخت شاهی تکیه زده‌اند و بی‌محابا دستورات‌شان را برای به کرسی نشاندن ایده‌های شان ارایه می‌کنند. دیکتاتوری به نظم درآمده توسط مردان فرصت و حق ابراز عقیده و انجام کار دل‌خواه را به زنان نداده است و زنان حتا فکر سربلندی از این قوانین را نمی‌توانند و نباید در سر داشته باشند.

تمام این‌ها و بسی موارد دیگر دلایل محکمی‌اند برای تضعیف روحیه خلاقانه زنان. امواج افکار مردسالارانه تا اندازه‌ی قدرت‌مند بوده و پیش‌روی نموده که زنان را به این باور که ضعیف‌اند رسانده است و در این صورت زنان فکر می‌کنند در مقابل مردان هرگز شانس پیروزی ندارند. در پیرامون همین مسایل افکار زنان به صورت خفته و ترسو بار آمده و سال‌های سال است که قدرت حاکمیت مردان در قلمرو پیش‌رفت زنان حکم‌روایی می‌نماید و بی‌هیچ مانعی این راه برای مردان بازر و محکم‌تر می‌شود.

قدرت حاکمیت سلب شده‌ی زنان توسط مردان، درجه خودخواهی و خودنمایی آن‌ها را به صفر رسانده است و آن‌ها به این باور رسیده‌اند که اگر می‌خواهند زنده بمانند باید در خدمت مردان باشند تا این فرصت به آن‌ها داده شود. قدرت صلاحیت از زنان گرفته شده و خودکفایی در بین آن‌ها مسئله‌ی نیست. آن‌ها همه چیز را برای مردان می‌خواهند. می‌کوشند مردان را در راه رسیدن به آرزوهای شان کمک کنند و سپس چشم انتظار مردان می‌مانند که برای شان طبل زنده ماندن را بنوازند.

بدون شک در جهان امروزی و به خصوص در افغانستان اکثریت زنان خودکفا نیستند و بدتر از همه این است که این امر هرگز چیزی مهمی برای شان تلقی نمی‌شود. برای داشتن ناچیزترین شی چشم به مردان می‌دوزند. برای داشتن بی‌ارزش‌ترین چیزی منتظر دست و دل‌بازی مردان می‌مانند بی‌هیچ فکری در مورد این که چرا خود بی‌نیاز این مسئله نیست.

عدم خودکفایی سد بزرگی است برای به کرسی نشاندن افکار زنانه در جهان که در آن زنده‌گی می‌کنیم. زنان نمی‌توانند طرح ایده‌ای نمایند. چون پنداشته می‌شود که ابزار و توانایی لازم را برای به ثمر رساندن آن ندارند و نمی‌توانند. این در حالی است که خودکفایی بیگانه‌ترین موضوع، به خصوص برای زنان افغانستان است.

سنگینی این حس غیرقابل تحمل است و ویران‌گر. زنی که از هر نگاه خودکفا نباشد، فرزند احمق تحویل جامعه می‌دهد. زنی که قدرت انجام کاری از او گرفته شده باشد فرزند برده به خورد جامعه می‌دهد و زنی که فرصت ابراز احساسات خودش را نداشته باشد نصف و یا بیش‌تر جامعه خفته باقی می‌ماند. بنابراین برای بیرون رفتن از این بحران و برای داشتن یک جهان عاری از هر نوع بی‌عدالتی، باید برای زنان فرصت کار و بهره‌گیری از توانایی‌های شان داده شود. و زنان تنها زمانی می‌توانند مفید باشند که به خودشان باور داشته باشند تا به خودکفایی برسند و خودکفایی؛ اولین و تنها گزینه‌ی موفقیت برای زنان و داشتن زنده‌گی انسانی‌تر می‌باشد.

زنان برای موفقیت باید محدودیت‌ها را بکشند و استقلال اقتصادی داشته باشند

باید مردان جامعه سواد و آگاهی کامل از حقوق زنان داشته باشند تا بر آزادی‌های اجتماعی-شغلی و توانایی‌های کاری زنان باورمند باشند و محدودیت وضع نکنند

صفحه ۲

چرا مادران و نوزادان سیاه‌پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده‌گی مواجه‌اند؟



ترجمه

منبع: نیویارک تایمز
نویسنده: لیندا ویلاروسا
برگردان: اخگر رهنورد
بخش هفتم

در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، محققان دیگر سعی می‌کردند سر از معمای اختلاف سیاه‌سفید در مرگ‌ومیر نوزادان درآورند. فقر به تنهایی در توضیح مرگ‌ومیر نوزادان نادرست اثبات شده بود، و مطالعه‌ای در مورد بیش از ۱۰۰۰ زن در نیویورک و شیکاگو، که در «مجله‌ی سلامت عمومی آمریکا» در ۱۹۹۷ منتشر شد، دریافت که زنان سیاه‌پوست در حین بارداری کم‌تر مشروب می‌نوشیدند و سیگار می‌کشیدند، و این که آنان حتا زمانی که به مراقبت‌های قبل از زایمان دست‌رسی داشتند، نوزادان شان اغلب کوچک به دنیا می‌آمدند.

کارشناسان تعجب کردند که آیا نرخ بالای مرگ‌ومیر نوزادان زنان سیاه‌پوست، که به نوزادان کوچک و زودرس نسبت داده می‌شد، ریشه‌های ژنتیکی داشتند. آیا زنان سیاه‌پوست عیب و نقی داشتند که فرزندانشان را متأثر می‌ساختند؟ اما علم نیز این نظریه را رد کرده است: مطالعه‌ای در سال ۱۹۹۷، که توسط دو نوزادشناس شیکاگو، «ریچارد دیوید» و «جیمز کالینز»، در «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» منتشر شد، دریافتند که نوزادانی که در خانواده‌های مهاجران جدید از کشورهای فقیر غرب آفریقا به دنیا

آمده بودند، بیش‌تر از هم‌تایان سیاه‌پوست آمریکایی شان وزن داشتند و در وزن شان با نوزادان سفیدپوست هم‌سان بودند. به عبارت دیگر، احتمال این که آنان پس از دوران کامل بارداری به دنیا بیایند، بیش‌تر بود که خطر مرگ را پایین می‌آورد. در ۲۰۰۲، همان محققین به کشف تازه‌ای دست یافتند: دختران مهاجران آفریقایی و کارائیبی که در ایالات متحده رشد کرده بودند، نوزادانی به دنیا آوردند که از مادران شان در زمان تولد کوچک‌تر بودند، در حالی که نوه‌های زنان سفیدپوست اروپایی در واقع بیش از مادران شان در هنگام تولد وزن داشتند. آشکار شدن تفاوت‌های سیاه‌سفید آمریکا، صرفن یک نسل را در بر گرفت.

هنگامی که در ۱۹۹۶ باردار شدم، این تحقیق برای من به طور غیر منتظره‌ای واقعی از آب درآمد. زمانی که متخصص زاد و ولد و امراض زنانی خیابان پارک، یکی از دوستان من که ضمن به او اعتماد داشتم، متوجه شد که طفل من بسیار کوچک‌تر از سن مورد انتظار دوره‌ی آبستن‌اش بود- هرچند خودم کاملن صحت‌مند بودم- مرا استراحت داد و نیز نزد متخصص فرستاد. متخصص تشخیص

ادامه در صفحه ۲...

چرا مادران و نوزادان سیاه پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده گی مواجه اند؟

ادامه از صفحه ۱...

داد که من عارضه‌ای داشتم به نام محدودیت رشد درون رحمی (IUGR)، که عموماً مربوط به مادرانی که دیابت، فشار خون بالا، سوء تغذیه و یا عفونت‌هایی مانند سیفلیس



یا مواد مخدر و الکل مصرف می‌کنند. همان‌طور که بارداری من پیش‌رفت کرد اما نوزادم رشد نکرد، دکتر من تصمیم گرفت که یک ماه قبل از موعد مقرر زایمان صورت گیرد، و معتقد بود که نوزاد در خارج از بدن من سالم‌تر خواهد بود. دختر من با وزن ۴ پوند و ۱۳ اونس به دنیا آمد، و به عنوان کم‌وزن در هنگام تولد رده‌بندی شد. اگرچه او اکنون یک دانش‌جوی باهوش و سالم کالج ورزشی است، من همیشه تعجب کرده‌ام: آیا این امر به نحوی مربوط به تجربه‌ی یک زن سیاه‌پوست بودن در آمریکا بود؟

اگر چه ۲۵ سال پیش [طرح این موضوع] رادیکال به نظر می‌رسید، تعداد کمی از پژوهش‌گران در این زمینه اکنون مخالفانند که تفاوت‌های سیاه‌سفيد در مرگ و میر نوزادان نه به ژنتیک نژادی، که به تجربه‌ی زیسته‌ی نژادی در این کشور مرتبط است. در ۲۰۰۷، «دیوید» و «کالینز» بررسی دقیق‌تر و جامع‌تری از رابطه‌ی نژاد و مرگ‌ومیر نوزادان را در «مجله‌ی سلامت

عمومی ایالات متحده» منتشر کردند، و بار دیگر مفهوم نوعی از ژن که به زایمان زودرس زنان سیاه‌پوست یا وزن پایین اطفال شان در هنگام تولد منجر می‌شود را نادرست اثبات کردند. «دیوید»، استاد طب اطفال در دانشگاه ایلینوی، شیکاگو، برای این‌که مطمئن شود پیام تحقیق کاملن واضح است، فرضیه‌اش را در مصاحبه‌های رسانه‌ای به صورت دوستانه اما در قالب عبارات صریح و بی‌پرده بیان کرد: «به نظر می‌رسد برای زنان سیاه‌پوست مشکلی در زمینه‌ی رشدشان در آمریکا وجود دارد که روی وزن نوزادان شان تأثیر منفی برجای می‌گذارد».

اولین روز ملاقاتم؛ در کافه چه گذشت

ادامه از صفحه ۴

آمد. با ناز و خرام روبه‌رویم نشست، هی موهای لخت و سیاه‌اش را از پیشانی‌اش پس می‌زد. پیراهن سفید یقه دوخت پوشیده بود. قد متوسط و چاقش هیکلش را منظم می‌نمود. بی‌درنگ سلام کرد و من هم در جوابش پرسیدم چرا دیر کردی؟ ابرو بالا داد و همان لبخند همیشه‌گی با یک حس آشنا، گفت چه حرف‌های قشنگی می‌زنی! من هم اندک سفیدی دندانم را به رخ کشیدم و گفتم دیوانه!

دور یکی از میزهای کنار ما دو سه پسر جوان نشسته بودند. هنوز سیر نشده بودند؛ از آوان ورودم در کافه هنوز به طرف ما زیر چشمی نگاه می‌کردند و به سیگار شان پکی می‌زدند و دود خفه‌کننده‌ای به فضای کافه پف می‌کردند. با هم‌دیگر پیچ می‌کردند؛ گویا مرا تمسخر کرد و در همان دقیقه اول ما را دوست پسر و دوست دختر خوانده بودند. اما من به روی خودم نیاوردم؛ چون نمی‌خواستم آن روز خوبم را به خاطر چنان آدم‌های بی‌سراپایی خرابش کنم. محمد پرسید حالت خوب است؟ گفتم بلی خوبم، چیزی خاص نیست.

- خوب شاه‌دخت نازدانه، چه غذایی را دوست داری؟ قهقهه کردم و گفتم از چه وقت نازدانه شده‌ام؟ لبخند کجی زد و گفت از همان وقتی که به دنیا آمدی.
- جدی؟ فیل‌ات خیال پاریس کرده که چنین چرب زبانی می‌کنی؟
- نه دیوانه!

به چشمانم خیره شد.
- یادت باشه! من تنها مردی هستم که تو را بیش‌تر از خودم دوست دارم و این را هیچ‌وقت فراموش نکن.

- گفتم شوخی می‌کنی!
- نه جدی می‌گویم شاه‌دخت.

محمد که داشت در حال صحبت موبایلش را لای انگشتانش می‌چرخاند، روی میز گذاشت و صدلی‌اش را پس کشید، ایستاد.

- با اجازه من بروم غذا فرمایش بدهم.
من آرنج راستم را بر میز و کف دستم را زیر الاشه تکیه دادم، خودم را با کتاب سرگرم کردم، انگار که فردا امتحان

دارم.
دو سه پسر که در میز پهلوی میز ما نشسته بودند شروع کردند به گفتن متلک و قهقهه کردن؛ خانم خوشگل! دوست پسترت چندان قیافه ندارد، بیا و با ما دوست شو، چطور؟ مدام تلاش داشتم که به هیچ عنوان روزم را خراب نکنم، تمام اتفاق‌ها را نادیده می‌گرفتم. دیدم که محمد آمد، رنگ‌اش عین توت فرنگی شده بود. تند و باخشم دوید یخن پسرچه را جفت کرد و پرسید، داشتی چه می‌گفتی؟... احمق! او دختر خواهرم است. هر کسی رستوران‌ت همراه یک دختر بیاید، خیال می‌کنی دوست‌دخترت است؟ یک ذره فهم و عقل داشته باشید. اگر باشد هم به شما چه آ؟!

بی‌بندوباری آنان از زنجیر گردن و لباس تپ مخصوص شان پیدا بود. لعنتی پشت چشم‌هایش را نازک کرد و گفت: دوست دخترت است.

برادرم طاقش تاق شد و سیلی به صورت آن پسر زد، آن یکی وامانده بود که دو رفیق دیگرش به جان برادرم افتادند و من ترسیده بودم. فریاد زدم کمک! کمک کنید!!! مسوول و گارسون کافه آمد و برادرم را از چنگال آنان جدا کردند. غذای رستوران‌ت را هم برای من زهرمار کردند.

محمد دستم را گرفت و گفت: بیا خانه بریم گل داداش، بسیاری مردان این شهر وحشی‌تر از گرگ‌اند. من هم از این‌که بعد دوسال برادرم از مسافرت آمده بود و اولین بار بود در کافه قراری گذاشته بودیم تا نهار صرف کنیم و باهم از چرخ روزگار مان قصه کنیم؛ اما روز به آن خوبی قربانی چه شد! دقیق یادم است که چند سال قبل وقتی برادرم پیش صنف آمده بود و همراهیم صحبت کرده بود، بعد از آن دریاقتم که یک هم‌صنفا هم همراه دوست خود دو ماه تحقیق کرده بودند که این دو نفر باهم چه ارتباط دارند؟ تا این‌که فهمیده بودند ما خواهر و برادر هستیم از قضاوت عجولانه و تهمت دست برداشتند. هنوز انسان‌های این شهر به دنبال ارتباط دیگران بیش‌تر متمرکز اند تا مسایل مهم زنده‌گی خودشان، دوست دارند با جبرو اکراه و یا با حيله و نیرنگ از سر دیوار زنده‌گی انسان‌ها ببرند و بر حریم خصوصی شان وارد شود که به هیچ‌کس دیگری غیرخودش مربوط نمی‌شود.

په ننگرهار ولايت كې سلگونو ديني عالمانو، مخورو، چارواكو، طالبانو او د مدني ټولني فعالانو په يوه ستره غونډه كې له طالبانو وغوښتل چې اوربند وغځوي او د سولې خبرې وكړي. د ننگرهار والي حيات الله خړكنده كړه چې اوربند د خلكو هيلې را ژوندي كړي او د افغانانو د يو ځای كېدو لپاره يې سوله ييز چاپيريال رامنځته كړ.



يوځای د سولې پر لور!

همه باهم به سوی صلح!



صدها تن به شمول بزرگان، عالمان، مقامات، طالبان و فعالین جامعه مدنی در یک گروه‌هایی بزرگ در ولایت ننگرهار از گروه طالبان خواستند که آتش بس را تمدید کنند و به گفتگوهای صلح بپردازند. حيات الله خړکنده والی ننگرهار اظهار داشت که آتش بس امید‌های مردم را برای صلح زنده ساخت و یک محیط صلح‌آمیز را برای یکجا شدن افغان‌ها مهیا کرد.



زنان برای موفقیت باید محدودیت‌ها را بکشند و استقلال اقتصادی داشته باشند

باید مردان جامعه سواد و آگاهی کامل از حقوق زنان داشته باشند تا بر آزادی‌های اجتماعی-شغلی و توانایی‌های کاری زنان باورمند باشند و محدودیت وضع نکنند

بی‌نظیر یکتا؛ دانش‌جوی دوره‌ی ماستری در دانشگاه این‌سینا است. وی رییس شرکت تجارتي بی‌نظیر یکتا و عضو انجمن زنان تجارت‌پیشه افغانستان می‌باشد. خانم یکتا از آغاز فعالیت‌های اجتماعی خود تا کنون همواره تلاش ورزیده است تا برای دیگران زمینه‌ی کار و اشتغال فراهم کند. او یکی از زنان مشهور و تاثیرگذار در افغانستان است که خودکفایی اقتصادی زنان و آگاهی مردان جامعه را راه مطمئن برای رشد توان‌مندی زنان می‌داند.

خانم یکتا، به‌خاطر فرصتی که به ما دادید تشکر می‌کنیم. شما در افغانستان به‌عنوان یک زن موفق ظاهر شده‌اید و این موفقیت بیش‌تر در قالب فعالیت‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی تان متبازر شده است؛ در ابتدا بفرمایید که این روند را چگونه آغاز کردید؟

از حضور شما و رسانه‌ی نیمرخ سپاس گزارم. آغاز فعالیت‌های من با توصیف محرومیت‌ها و چالش‌های زنده‌گی‌ام تفاوت غیرقابل‌باور دارد. سواد خواندن و نوشتن را قبل از گشایش مکتب در روستای مان، آموخته بودم و در سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲ ه.ش در روستایی به‌نام «سیاه‌چوب» در ولایت دایکندی به‌عنوان استاد در مکتب دخترانه تدریس می‌کردم. پس از آن تا سال ۱۳۸۴ در یک موسسه به‌عنوان سوپروایزر کار کردم.

من در آن زمان نظر به مسوولیت‌هایی که به عهده داشتم، کوچک بودم و حتا با مخالفت هم کاران‌ام مواجه می‌شدم؛ چون به توانایی من باور نداشتند.

بعد از آن به هرات رفتیم و در آن‌جا نیز دست از تلاش برنداشتم. در موسسه‌ای به‌عنوان استاد شروع به کار کردم. این‌ها همه زمینه‌ساز فعالیت‌ها و گام‌های موفق‌ی شد که

قدم بگذارم. اکنون در دانشگاه این‌سینا، دانش‌جوی دوره‌ی ماستری روابط بین‌الملل، هستم.

پیشینه‌ی دوره‌های آموزشی و تحصیلی تان، موفقانه به‌نظر می‌رسد. فعالیت‌های شما بیش‌تر اقتصادی بوده است، حتا در جریان فعالیت‌های تان همواره برای دیگران کار ایجاد کرده‌اید؛ پس در عرصه‌ی اقتصادی،



باید در راستای رسیدن به هدف برمی‌داشتم. دیری نگذشت و با جمعی از هم‌فکران خود انجمن اجتماعی حمایت از زنان را در هرات تاسیس کردیم، این انجمن حدود ۱۷۰۰ عضو داشت. ما توانستیم در اولین قدم، از طریق تاسیس کارگاه‌های قالبین‌بافی و صنایع دستی، برای یک‌هزار و هفت‌صد خانواده منبع درآمد مالی فراهم کنیم.

چون فراهم شدن زمینه‌های رایگان کاری و کارآموزی در افغانستان، زیاد ارج گذاشته نمی‌شود، بنابراین از هر عضو انجمن ۵۰ افغانی حق عضویت می‌گرفتم و از آن‌طریق برای کودکان خیابانی کارگاه‌های قالبین‌بافی ایجاد می‌کردیم. پس از آن موسسه انکشافی صحی برای جوانان راه‌اندازی کردیم. در ابتدا من رییس این موسسه بودم و در طول چهار سال در سمت‌های مختلف آن کار کردم.

تا این‌جا که بیش‌تر فعالیت‌های تان در بخش‌های مختلف به هدف ارایه خدمات اجتماعی انجام شده است. پس رشد استعداد شخصی و پروسه تحصیلی تان را چگونه ادامه دادید؟

من هم‌گام با فعالیت‌های اجتماعی خود، آموزش‌های دوره‌ی مکتب را نیز ادامه می‌دادم. پس از فراغت از صنف دوازدهم، دیگر در کابل آمدم و دوره‌ی کارشناسی علوم سیاسی را در دانشگاه رابعه بلخی شروع کردم که در سال ۱۳۹۵ موفقانه به پایان رسید. فراغت از دوره‌ی کارشناسی برای من یک پیشاهنگ تغییر در توانایی علمی بود که توانستم با اطمینان کامل و با اتکا بر توان‌مندی شخصی خود به پله‌های بالاتر

برای شهروندان فراهم می‌کنیم. این خود یک موفقیت بزرگ است که نشان می‌دهد یک زن می‌تواند برای خود و دیگران زمینه‌ی کار و فعالیت‌های اقتصادی فراهم کند.

در جامعه‌ی سنتی افغانستان هنوز پندارهایی وجود دارد که زن جز ملکیت مرد به‌حساب می‌آید، فروش زنان و رسم فروش دختران به بهانه‌ی گله گواه این مدعاست. شما چگونه موفق شدید از این سدها عبور کنید و مالکیت زن بر اقتصاد خصوصی را در عمل نشان دهید؟

شاید در افغانستان چنین پنداری وجود داشته باشد، اما کاملن نه. این پندار و اندیشه‌های شبیه این به طور کامل اشتباه است. زنان هرگز ملکیت مردان نبوده و نیست. زنان توانایی و ظرفیت آن را دارند تا برابر با مردان در تمام عرصه‌ها، از جمله در سیاست و اقتصاد فعال باشند. در بخش اقتصادی، فعالیت شرکت تجارتي بی‌نظیر یکتا یک نمونه‌ی خوبی برای این ادعا بوده می‌تواند. شرکت بی‌نظیر یکتا تاکنون در بخش پروسس میوه‌های خشک برای ۸۰ خانم زمینه‌ی کار فراهم کرده است و پنج کارمند دائمی دارد، به‌زودی از ساختمان جدید مرکز آن در کابل نیز بهره‌برداری خواهد شد. من به عنوان یک عضو انجمن زنان تجارت پیشه در افغانستان و به‌حیث رییس شرکت تجارتي بی‌نظیر یکتا در جلسه‌های مختلف داخلی و چندین نشست بزرگ بین‌المللی نیز شرکت کرده‌ام؛ به‌طور نمونه در کنفرانس ریکا در عشق‌آباد ترکمنستان، در نشست سارک در هندوستان، در نمایشگاه‌های مختلف داخلی که از جانب سفارت‌های کانادا، اندونزی، آمریکا و... دایر شده است، شرکت کردیم. در واقع حرف من برای زنان این است که برای رسیدن به موفقیت باید خودکفا شوید و محدودیت‌ها را بشکنید.

در بخش سیاست هم نظر من این است که زنان باید در ابتدا بنیاد اقتصادی خود را به خودکفایی برسانند و از وابسته‌گی‌ها خود را برهاند تا در سیاست موفقانه عمل کنند. من دانش‌آموخته‌ی علوم سیاسی هستم ولی سیاست و اقتصاد را دو روی یک سکه می‌دانم؛ زیرا بزرگ‌ترین سیاست‌مدارهای دنیا یک تجار هم هستند، همانند انگلارمکل و بزرگ‌ترین شخصیت‌های اقتصادی در سیاست‌های جهانی تاثیرگذار اند، مانند دونالد ترامپ رییس‌جمهوری آمریکا. زنان اگر بخواهند در سیاست دخیل باشند، ابتدا باید اقتصاد خود را رشد دهند و خودکفا شوند.

خانم یکتا، روی کرد نیمرخ به‌گونه‌ای است که عامل‌های موفقیت زنان موفق و تاثیرگذار در جامعه را بررسی می‌کند، زیرا آنان می‌توانند به عنوان یک الگوی موفقیت برای زنان باشند، نقطه‌ی عطف برنامه‌ها و عامل‌های موفقیت شما در این بخش‌ها چه بوده؟

همیشه به‌این فکر می‌کردم که چرا هر زن کار خودش را نداشته باشد؟ چرا مستقل نباشد؟ این مساله باعث می‌شد تا با ذهن پرسش‌گرم قوت بیش‌تر بگیرم و حرکت کنم به‌سوی آن‌چه که می‌خواستم. من در اداره‌های مختلف به سمت‌های گوناگون کار کرده‌ام، اما از کارمند بودن رنج می‌بردم. انگیزه‌ی که باعث شد من به‌فعالیت‌های اقتصادی رو بیاورم و در گذشته نیز برای ایجاد اشتغال به بانوان تلاش کنم؛ دغدغه‌ی ذهنی خودم برای کارآفرینی به دیگران بود و دردی که از محرومیت‌های زنان در افغانستان حس می‌کردم. این‌ها همه به من انگیزه داد تا برای فراهم نمودن زمینه‌ی فعالیت اقتصادی نه تنها برای خود بلکه برای صدها زن دیگر نیز تلاش ورزم و فکر می‌کنم زنان برای موفقیت باید محدودیت‌ها را بکشند و استقلال اقتصادی داشته باشند.

به نظر شما تمرکز بر اقتصاد خصوصی راه‌حل خوبی برای رشد و توان‌مندی زنان است؟

مشکلات بزرگ سیاسی و اقتصادی در افغانستان ممکن است از طریق تحرک اجتماعی مردم افغانستان حل شود. در این میان توسعه‌ی اقتصادی باعث توسعه‌ی پایدار در کشور خواهد شد؛ پس چرا ما شهروندان بانی سکتورهای خصوصی نباشیم؟ راه‌اندازی سکتورهای خصوصی بهترین راه‌خودکفایی است، به همین جهت است که می‌گویم تا زنان به خودکفایی نرسند فعالیت سیاسی نیز نمی‌توانند.

با وجود فرهنگ سنتی و محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی زنان در افغانستان، چه باید کرد تا زنان به فعالیت‌های سیاسی و استقلال

هم‌چنان که مقدر نیستیم زنان را با اعمال فشار به میدان آزادی برسانیم؛ بدین‌سان ما نمی‌توانیم ذهنیت مردان را با تبلیغ مستقیم و اعمال فشار تغییر بدهیم. مردان باید با مطالعه و تفکر شخصی به این حدی از ظرفیت درونی برسند که از حقوق زنان آگاه شود، آزادی زنان را سلب نکنند و بر برابری باورمند شوند. با تبلیغ مستقیم جز آن که حساسیت بیافرینیم دیگر کاری برای آزادی زنان انجام نخواهیم داد.

به‌ویژه اقتصاد خصوصی خودتان چه کارهایی انجام داده‌اید؟

در جریان کار و فعالیت‌های اجتماعی خود با قشرهای مختلف جامعه سروکار داشتم و همیشه می‌خواستم برای شان دست یاری بدهم. در این مدت متوجه شدم که جامعه‌ی ما از همه مهم‌تر و ضروری‌تر به کار و رشد اقتصادی نیاز دارد. برای همین خواستم در ابتدا خودم از نگاه اقتصادی خودکفا باشم تا بهتر و با اطمینان خاطر به برنامه‌های بزرگ‌تر فکر کنم و به اهداف ارزش‌مندی که دارم برسم. برای همین، سال گذشته «شرکت تجارتي بی‌نظیر یکتا» را راه‌اندازی کردم. اکنون شرکت بی‌نظیر یکتا در چندین کشور منطقه میوه‌ی خشک، و به‌تازه‌گی میوه‌ی تر نیز صادر می‌کند. ما با این برنامه می‌خواهیم فرآورده‌های زراعتی افغانستان را به دنیا صادر کنیم و در بدل آن پول نقد و فرصت‌های کاری

چند گیسو

کے باران سجادی

موازي چشم‌هایم دراز می‌کشم

و سعی می‌کنم خودم را سخت بغل کنم

دست راستم را می‌گذارم روی شانه چپم

بعد آرام دست چپم را می‌گذارم روی شانه راستم

خودم را بغل می‌کنم

شب عید است و من خودم را بغل می‌کنم

خودم را سخت به خودم تحمیل می‌کنم

چشم‌هایم که تا ابدیت در تاریکی فرورفته است

و خورشید که با مرده‌ها وصلت می‌کند

باز مترآم‌ترین هوای اطرافم را تنفس می‌کنم

حجم بالشتم خالی از خواب‌های شب عید

حجم بالشتم پر است از اندیشه‌های کاذب مغرور

و من که سخت‌ترین عضو بدنم را گم کرده‌ام

به خودم می‌پیچم

استفراغ می‌کنم

کف آشپزخانه دراز می‌کشم و به آسمان خانها سلام

می‌کنم

ستاره‌ها این‌روزها رنگ‌شان قهوه‌ای سوخته شده

لحظه‌ها چه لرزان از من فرار می‌کنند

من دوباره به دنیا برمی‌گردم و همه تلاشم را می‌کنم تا

هم‌بستر خورشید شوم

از سوختن نمی‌ترسم



خانواده نیز تاثیرگذاری خاصی دارد. به‌جای اینکه زنان را همیشه بر شکستن محدودیت‌ها تشویق کنیم؛ بهتر است مردان خانواده بر رف محدودیت تشویق شوند. قبل از آن که افراد بیرون از خانه برای یک زن تبلیغ کند و یا برنامه دایر کند که تو به‌عنوان یک زن می‌توانی محرک چرخ اقتصادی خانواده باشی، تو توان مند هستی که خودکفا باشی و در راس سازمان‌های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی قرار بگیری؛ بهتر است که مردان خانواده یعنی پدر، برادر و همسر، زنان را تشویق کند. تشویق برادرانم یکی از عامل‌های موفقیت من بوده است.

فکر کنم نظر شما این است؛ بیش از آن که زنان به رهایی و کسب آزادی تشویق شود، باید ذهنیت مردان را تغییر داد که تفاوت جنسیتی یک

امر کذب است و مردان و زنان می‌بایست در امور و امتیازهای زنده‌گی باهم برابر باشند. پس چگونه می‌شود که مردان را مجاب کرد تا اندیشه‌ی تساوی جنسیتی را بپذیرند و در فعالیت‌های بیرون از خانه میان زن و مرد تفاوت نبینند؟

هم‌چنان که مقدر نیستیم زنان را با اعمال فشار به میدان آزادی برسانیم؛ بدین‌سان ما نمی‌توانیم ذهنیت مردان را با تبلیغ مستقیم و اعمال فشار تغییر بدهیم. مردان باید با مطالعه و تفکر شخصی به این حدی از ظرفیت درونی برسند که از حقوق زنان آگاه شود، آزادی زنان را سلب نکنند و بر برابری باورمند شوند. با تبلیغ مستقیم جز آن که حساسیت بیافرینیم دیگر کاری برای آزادی زنان انجام نخواهیم داد. به این تفسیر که در ابتدا باید مردان جامعه سواد و آگاهی کامل از حقوق زنان داشته باشند تا بر آزادی‌های اجتماعی-شغلی و توانایی‌های کاری زنان باور داشته باشند و محدودیت وضع نکنند.

یعنی شما فکر می‌کنید باید منتظر بمانیم تا جامعه در آن حد از درک و آگاهی برسند که زمینه‌ی فعالیت‌ها و رشد استعداد‌های نهفته‌ی زنان فراهم شود و دیگر فرهنگ، سنت و عرفی در تقابل با منافع زنان و حرکت زنان قد علم نکند؟

جامعه‌ی افغانستان هم‌اکنون در حال گذار است. ما نباید بیش‌تر بر تبلیغ و تغییرهایی متمرکز شویم که تاثیر بزرگ و مفیدی بر روند زنده‌گی زنان نداشته باشد. اگر شخص و یا سازمانی برای مردان افغانستانی از آزادی زنان سخن بگوید، شاید طرف را بیش‌تر حساس کند و ممکن او گمان سو ببرد. در این‌جا احتمال دارد مردان حلقه‌ی جدیدی بر محرومیت‌های زنان زیر دستش وضع کند. پس ابتدا باید برای سواد و گسترش سطح معلومات و آگاهی جامعه تلاش ورزید، سپس در جامعه‌ی باسواد و آگاه، فضای مورد نظر به‌راحتی برای زنان مهیا خواهد شد.

اولین روز ملاقاتم؛ در کافه چه گذشت



داستان
کافه فاطمه پارسا

دور یکی از میزهای کنار ما دو سه پسر جوان نشسته بودند. هنوز سیر نشده بودند؛ از آوان ورودم در کافه هنوز به طرف ما زیر چشمی نگاه می کردند و به سیکار شان پُکی می زدند و دود خفه کننده ای به فضای کافه پف می کردند. با هم دیگر پیچ پیچ می کردند؛ گویا مرا تمسخر کرد و در همان دقیقه اول ما را دوست پسر و دوست دختر خوانده بودند. اما من به روی خودم نیاوردم؛ چون نمی خواستم آن روز خوبم را به خاطر چنان آدم های بی سربازی خرابش کنم.

آموزشگاه مان قرار گذاشته بودیم. با صد دلهره و ترس رفتم داخل کافه، راستش خودم را مثل دزد احساس می کردم، حس می کردم انگار همه به من نگاه می کنند. تاهنوز با کسی در کافه و رستوران قرار ملاقات نداشتم، همیشه دختر صاف و ساده ای بوده ام. بعضی وقت دوستانم قصه می کرد که وقتی دخترها کافه و رستوران می روید متوجه خود باشید که بیش تر مردان این شهر از گرگ های گرسنه بدتر اند؛ حتا با نگاه شان به آدم نیش می زنند. آهسته قدم برمی داشتم و از چند میز گذشتم، رفتم نزدیک پنجره روی صندلی سبک سنتی نشستم، آخرین اشعه ها و روزنه ی روز اندکی در داخل اتاق مانده بود و آفتاب داشت دامنش را از افق برمی چید تا عمود بتابد. عقربه ی ثانیه های انتظار به حرکت درآمد و من از دیدگاه پنجره بر رفت و آمد رهگذران شهر خیره شده بودم، گاهی هم نیم نگاهی به دروازه داشتم. صدای موسیقی کافه بالا پایین می شد و

صبح ساعت هفت از خواب بیدار شدم، یادم آمد که روز بسیار مهم در پیش رو دارم. دویدم به آشپزخانه، چای دم کردم، نانی در لای سفره ی پلاستیکی گل دار پیچیدم و در زیر بغل گرفتم، در یک دستم پیاله با قاب پنیرو و در دست دیگرم چاپنک چای را تکانه به اتاقم بردم، مثل یک فراری از گرگ درنده، عجله داشتم، صبحانه را تا لقمه ی آخر قورت دادم و بر سلیقه ی پوشش این روز به خصوص، متمرکز شدم. گت دامن سرخم را پوشیدم، عطر ادکلن دل خواهم را از سر میز روبه رو برداشتم و بر خودم پاشیدم، روسری گل سیب ام را سر کردم؛ وقتی خودم را در آینه می دیدم حس غرور و اعتماد خاصی با خوشی هایم درهم آمیخته بود و این همه از درخشندگی چهره ام هویدا بود.

وقتی از خانه بیرون شدم، حس می کردم این شهر هوای دیگر دارد و خیلی فرح بخش است. تا ساعت یازده ظهر در آموزشگاه درس داشتم. استاد هم از بس که حرف و حدیث می گفت،



آهنگ های مختلف از پاپ تا راک و موسیقی سنتی خودمان همه درهم شده بود. همان طور که گارسون با صدای بدریخت و خسته گی مفرطش هنوز داشت پلو، قابلی، چاپنکی، مانتو،

مُخ مرا خورد. دو ساعت را به صد بدبختی تمام کردیم، بیرون شدم، به ساعت بند مچم نگاه کردم که وقت قرارم ناوقت نشده باشد. چون با کافه های شهر نا آشنا بودم در کافه تریای جلو

کباب و... می گفت و نام تمام غذاهای داشته و نداشته اش را ردیف می کرد و رهگذران را به داخل دعوت می کرد، صدای موسیقی آن بانصوت جیق جیقی اش هم خسته کننده شده بود.

از فرصت استفاده کردم آینه ی قاب دار را از کیفام بیرون آوردم، کوشش کردم تمام پشت آینه را با کف دستم بپوشانم و خود را نگاه کنم که یک قاب آینه پرید و از تنها میز شیشه ای کافه که پیش من بود صدایی درکشید. همه به من زل زدند. وای! (؟) چند دقیقه بعد دیدم که این آقای قرارگذار ما هم با شان و شوکت مختص به خودش از دروازه وارد شد. قدم زنان به طرفم می آمد و از وقتی مرا دید ناخودآگاه لبخند برلبش جاری شد. مدل موهایش را به سبک و سیال رسم جدید شهر تغییر داده بود که خیلی خوشم. ادامه در صفحه ۲...



Nimrokh Weekly

سال دوم • شماره ۴۳ • دوشنبه ۱۱ سرطان ۱۳۹۷
Monday • July 2, 2018
Vol. 2 • No. 43



خوانندگان عزیز: نیمرخ بدون جهت گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته ها را از صاحب نظران منتشر می کند.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه زوشتیان

سردبیر: ریچانه رها

گزارش گر: آمنه امید

عکاس: نیلوفر نیک پور

صفحه آرا: رضا رضایی

زیر نظر هیئت تحریر

به جز روی کرد نیمرخ سایر نوشته ها مسوولیتش به دوش نویسندگان می باشد.

هفته نامه نیمرخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

شماره تماس: ۰۷۹۸۸۹۸۸۹۴

آدرس الکترونیکی:

Nimrokhweekly7@gmail.com

انتخابات



رای شما، آینده شما!

ستاسو رایه، ستاسو راتلونگی!

په کلبو کې د رایې ورکونکو د نوم لیکنې بهیر تر اوسه دوام لري! بېره وکړئ، په تر ټولو نږدې مرکز کې نوم لیکنه وکړئ! افغانان باید د رایې ورکولو له حق څخه استفاده وکړي. مهرباني وکړئ په خپل وخت نوم لیکنه وکړئ، چې د رایې ورکولو په ورځ چمتو و اوسئ. د افغانستان راتلونکې د هغه وکړي ټاکي. خپل غړو پورته کړئ!

ثبت نام رای دهندگان هنوز هم در قریه ها ادامه دارد! به زودی در نزدیکترین مرکز، ثبت نام کنید! افغانها باید از حق رای شان استفاده کنند. لطفاً از ثبت نام به موقع تان مطمئن شوید تا در روز رای دهی آماده باشید. آینده افغانستان را مردم آن تعیین می کنند. صدای تان را بلند کنید!

